



<http://www.arianafghanistan.com>

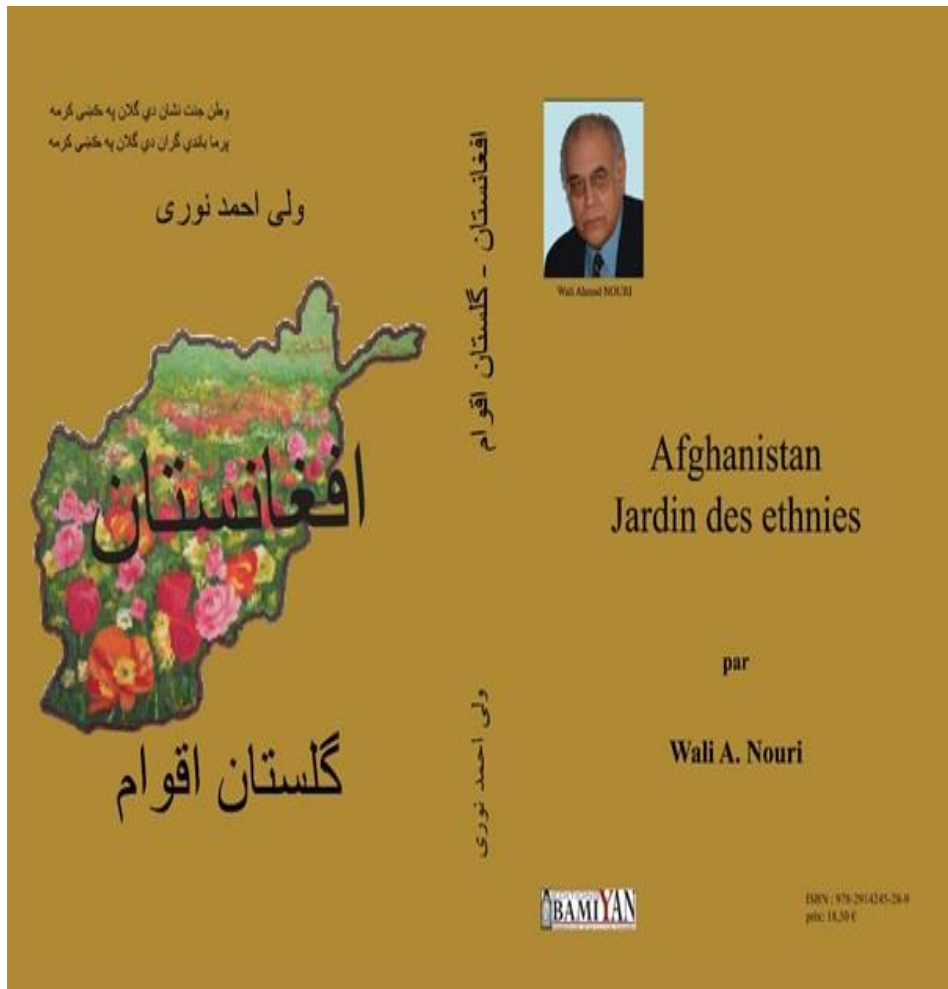


۲۰۱۸/۰۸/۲۳

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت سی و سوم



افغانستان گلستان اقوام

قسمت سی و سوم

بگو "افغان" مگو "افغانستانی"

از

محمد نسیم اسیر

فرانکفورت - دوم می ۲۰۰۵ م

"کهن بوم و بر" پُر افتخارم

همان "افغان ستان" نامدارم

به این نام است شان و شوکت ما

ز "افغان" پایه های وحدت ما

** * **



دانشمند محترم جناب آقای وحدت مدیر مسؤول جریده مردم افغانستان!

بعد از عرض سلام و محبت بی پایان:

منکه نیم نفس هم بی یاد مردم شریف خود نبوده ام، در حیرتم که با چه دلیل دور از مردم شما مانده ام. اگر این کمبود را هم به گردن محرومیت های غربت بیندازیم، بیجا نگفته ایم.

اولین بار شماره (۸۵) جریده پر محتوا و خواندنی "مردم افغانستان" به توجه دوست عزیز می رسید که برای من از هر نگاه خواندنی و جالب بود، آنرا از "الف" تا "ی" مطالعه کردم و حظ بردم، از جمله نوشته دوست دیرین و گرانقدرم ولی جان نوری را در صفحه نهم که از مدتیست خیلی گرم و داغ مورد بحث و مذاقه خبرگان است. من خود که نه تنها از جهت دوستی با عزیزم نوری بلکه از روی حقیقت از درد سوزناک دلش جانبداری می کنم، اینک شعری را که به همین مناسبت سروده شده خدمت شما عرض نشر می فرستم تا از یکطرف شروع همکاری با مردم افغانستان باشد و از طرفی در کنار عزیز می که با شور و سوز درین راه قدم گذاشته است، قرار بگیریم. در ضمن وجبیه خود میدانم تا از جناب مشتاق احمد کریم نوری که با محبت از (شب اسیر) خود در صفحه (۶) همان شماره مختصراً یاد فرموده اند عرض شکران نمایم.



بگو افغان مگو افغانستانی

بنام همتِ مامِ وطن را	به دامن پروریده تو و من را
نه تنها تو و من، بلکه هزاران	گرفته بهره از آن شیرۀ جان
ترا بر طارمِ افلاک بر کرد	مراد تربیت چیزی دگر کرد
"کهن بوم و بر" پرافتخارم	همان "افغان ستان" نامدارم
از آن آب و هوا شادابی ماست	از آن سرچشمه ها سیرابی ماست
وجودم بهره مند از خاک و آبش	تنم روشن ز نور آفتابش
مرا چون طفلِ نوآموز، پرورد	ترا بر ذرّۀ شهرت برآورد
من و تو هر دو مرهونِ کمالتش	نکرده هیچ کاری در قبالتش

کنون از هر چه هست انکار داریم

به "افغانیت" خود عار داریم

بنام همتِ مامِ وطن را	به دامن پروریده تو و من را
نه تنها تو و من، بلکه هزاران	گرفته بهره از آن شیرۀ جان
ترا بر طارمِ افلاک بر کرد	مراد تربیت چیزی دگر کرد

"کهن بوم و بر" پرافتخارم همان "افغان ستان" نامدارم
از آن آب و هوا شادابی ماست از آن سرچشمه ها سیرابی ماست

و اقوام وطن از هم جدا نیست
از آن گفتن به جز باد هوا نیست
هزاره، تاجک و اوزبیک و پشتون
ز یک آب و هوا هستند و یک خون

مباش اندر پی ویرانی خود اساس بی سر و سامانی خود
به استحکام این راه ادب کوش بدین کم فرصتیا روز و شب کوش

"اسیر" آرزومند تو گوید

به عجز و انکسار از تو بجوید

که گر پرسد کسی از تو نشانی بگو افغان، مگو افغانستانی

